

اضافات دانیال

از مجموعه کتابهای آپوکریفا

گذری بر تاریخ مابین

عهد قدیم و عهد جدید

کاری از کانون راه حیات

مترجم: داود کاظمیان

معرفی

کتاب دانیال بر اساس متن سنتی (ماسوری) شامل دوازده فصل است، اما سه فصل دیگر بر اساس داستانهای قومی و افسانه‌های مربوط به دانیال در برخی از ترجمه‌ها از قبیل اولین ترجمه‌ها از زبان عبری به یونانی و ترجمه ولگات به آن اضافه شده است. سرود سه جوان یا دعای عزریا عنوان فصل ۱۳، سوسنه عنوان فصل ۱۴ و پل و اژدها عنوان فصل ۱۵ است که از سه بخش تشکیل شده است. در برخی از کتاب مقدس کاتولیکها، سوسنه را به عنوان فصل ۱۳ و پل و اژدها را به عنوان فصل ۱۴ درج کرده‌اند.

قبل از ترجمه یونانی ممکن است این سه داستان به زبان عبری یا آرامی وجود داشته است، هرچند که نسخه‌هایی از این سه داستان حتی در میان طومارهای دریای مرده یافت نشده است و مجمع یهودیان نیز هیچ اشاره‌ای به این کتابها نکرده است.

هیچ چیز مشخصی در مورد هر یک از نویسندگان این سه اثر موجود نیست، حتی معلوم نیست که آیا هر سه داستان توسط یک نفر یا توسط افراد مختلف به نگارش درآمده است.

درباره تاریخ نگارش این کتابها نیز هیچ استناد تاریخی وجود ندارد، احتمال داده می‌شود که این سه اثر در حدود قرن دوم قبل از میلاد به رشته تحریر درآمده باشد اما خارج از آن تعیین تاریخ دقیق‌تر تقریباً ناممکن است.

بهترین توصیفی که در مورد نوع نگارش این کتابها می‌توان ارائه داد تاریخی بودن این اثرات است. مجموعه داستانهایی که بیشتر به وقایع رخ داده در یک محدوده زمانی مشخص نگاه می‌کند. هر سه داستان کاملاً از یکدیگر متفاوت هستند و همچنان که آنها را می‌خوانید هیچ زمینه مشترکی در بین آنها نخواهید دید.

اما در کل این کتابها مجموعه‌ای است که کار و معجزات خداوند را در میان قوم برگزیده خودش نشان می‌دهد علیرغم اینکه آنها وفادار به عهد خداوند نبودند و در تبعید بسر می‌بردند.

معرفی

دعای عزریا (آیات ۱-۲۲) و سرود سه جوان (آیات ۲۸-۶۸)، همراه با یک نثر کوتاه (آیات ۲۳-۲۷) در ارتباط با سرنوشت سه جوان یهودی قرار دارد که در کوره آتش نبوکدنصر انداخته می‌شوند. این روایت در نسخه‌های خطی باستان در مابین آیات ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ کتاب دانیال قرار گرفته است. این قسمت احتمالا به طور مستقل در قرن دوم یا اول قبل از میلاد نگارش شده است؛ دعا و سرود نیایشی به استثنای پایان سرود، احتمالا هیچ ارتباطی با کتاب دانیال ندارد، و تا حدود زیادی ملودی این سرودها در راستای مزامیر ۱۳۶ و ۱۴۸ است. احتمالا قرار دادن آنها در دانیال فصل ۳ تاکیدی بر امید به نجات، توبه قوم، و وفادار بودن خداوند به قوم اسرائیل با تمرکز بر سه جوان یهودی قرار دارد که در زمان تبعید در بابل به مرگ محکوم شده بودند. نشانه‌های تشابه بین این دعاها و سرودها را می‌توان در متون معبد بازسازی شده توسط یهودیان دید. این گونه دعاها و سرودها را می‌توان در کتابهایی از قبیل طوبیت، یهودیت، و باروخ و همینطور در فصل ۹ دانیال و همچنین در بین نسخه‌های خطی یافت شده در قمران (نزدیک دریای مرده) مشاهده کرد. آنها همچنین می‌توانند شکل کاملتری از دعاها و مناجاتی باشند که در کنیسه‌ها خوانده می‌شده است. روند این روایت همراه با دعا و ستایش تاکیدی بر تقوا و پارسایی شخصیت‌های اصلی است. دعای عزریا نه تنها برجسته کننده عدالت الهی، و عدم وفاداری قوم اسرائیل به خداوند است، بلکه شامل تاکید بر بخشش الهی و تقاضای رحمت از خداوند نیز هست. سرود سه یهودی نیز اشاره به بسیاری از عبارات نبوتی و دعا‌های موجود در مزامیر دارد که در ارتباط با آسمان، طبیعت، زمین و جانداران و انسان است. در مورد اینکه این دعا و سرود در ابتدا به زبان عبری، آرامی یا حتی یونانی نوشته شده است، هنوز جای بحث است. اما گفته می‌شود این بخش در اصل به زبان عبری یا آرامی نوشته شده و سپس به زبان یونانی ترجمه شده است.

نوع ترکیب بندی و همچنین نامهای قید شده در این روایت نشان می‌دهد که این وقایع می‌تواند مربوط به دوران آنتیوخوس ششم در حدود سال ۱۷۰ قبل از میلاد باشد.

خلاصه داستان

نَبُوکْدَنْصَر یک تمثال عظیم از طلا ساخت؛ احتمالا این تمثالی از خودش یا خدای حفاظت کننده‌اش نَبُو بود و به تمام مقامات درباری در قلمرو بابل دستور داد تا در مقابل این تمثال سجده کرده و آنرا مورد پرستش قرار دهند. مجازات هر کسی که از این دستور سرپیچی می‌کرد مرگ در میان کوره آتش بود. بطور طبیعی همه مردم سجده کردند البته همه به غیر از سه یهودی.

به نَبُوکْدَنْصَر اطلاع داده شد که سه دوست دانیال یعنی شَدْرَک و میشک و عِدْنُغُو از پرستش تمثال امتناع کرده‌اند. پادشاه با عصبانیت به آنها هشدار داد که اگر به امتناع کردن از پرستش تمثال ادامه دهند به کوره آتش افکنده خواهند شد. سه مرد به درون کوره آتش انداخته شدند، اما آتش هیچ صدمه‌ای به آنها نزد.

خداوند آنها را از آتش نجات داد، و در نتیجه نشان داد که او تنها خدای واحد حقیقی تمامی مردم به انضمام پادشاه بابل است. آنها سپس مورد لطف و عنایت پادشاه قرار گرفتند.

دعا در کوره آتش

- ۱ حَنْئِیَا و میشائیل و عَزْرِیَا^۱ در میان شعله‌های آتش برای خداوند سرود خوانده و او را ستایش می‌کردند. ۲ هنگامی که آنها در میان زبانه‌های آتش ایستاده و مشغول دعا بودند، عزریا با صدای بلند چنین دعا کرد:
- ۳ ای خداوند خدای نیاکان ما، نام تو متبارک باشد،
تو تا ابد سزاوار تمجید و پرستش هستی!
- ۴ هر آنچه که نسبت به ما کردی، عادلانه بوده است،
تمامی اعمال تو راست و تمامی راههای تو استوار است.
تمامی تصمیمات تو خردمندانه و معقول است.
- ۵ تو در تمامی اعمال خود به عدالت،
ما و اورشلیم شهر مقدس اجداد ما را داوری کردی؛
تو در انجام همه این کارها، صادقانه و عادلانه عمل کردی،
زیرا همه ما گناهکار هستیم.
- ۶ ما با رو برگرداندن از تو،
گناه کرده و قوانین شریعت را زیر پا گذاشتیم،
ما در تمامی کارهای خود، گناه کردیم؛
- ۷ ما از فرامین تو اطاعت نکردیم؛
ما آنها را آنچنان که تو گفته بودی به انجام نرساندیم،
هر چند که این دستورات برای خیریت ما بود؛
- ۸ هر بلایی که تو سر ما آوردی،
هر چیزی که نسبت به ما روا داشتی،
همه آنها کاملاً عادلانه بود.
- ۹ تو ما را تسلیم دشمنان کردی،
تسلیم شورشیان فاسدی که از قوانین خدا متنفر هستند،
تسلیم پادشاه ستمگری کردی،
که در میان تمام پادشاهان دنیا از همه شریرتر است.
- ۱۰ اکنون هیچ چیزی نمی‌توانیم بگوییم؛

۱ - شَدْرَک و میشک و عَبْدَنَعُو (دانیال ۱: ۶-۷).

۲ - این بخش در مابین آیات ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ کتاب دانیال قرار داده شده است.

شرمندگی و مذمت، بندگان تو و پرستندگان تو را فرا گرفته است؛
 ۱۱ بخاطر شهرت و نام خود، عهد خود را فراموش نکن،
 و ما را تا ابد در اسارت قرار نده!
 ۱۲ رحمت خود را از ما برنگردان،
 بخاطر ابراهیم، که او را دوست داشتی
 و خادم خود اسحاق،
 و اسرائیل که مقدس توست، بر ما رحم کن!
 ۱۳ تو به آنها گفتی:
 که نسل ایشان را به اندازه ستاره‌های آسمان،
 و به اندازه دانه‌های شن و ماسه کنار دریا، کثیر خواهی کرد؛
 ۱۴ ای خداوند حالا به ما نگاه کن،
 ما تبدیل به کوچکترین قوم دنیا شده‌ایم.
 ما اکنون به خاطر گناهانمان در مقابل همه بی حرمت شده‌ایم.
 ۱۵ در حال حاضر، ما نه حکمرانی، یا نبی یا رهبری نداریم؛
 در کل هیچ هدایا و یا قربانیهای سوختنی،
 نه هدایای مخصوص و یا بخور خوشبو، نداریم؛
 و حتی نه مکانی که هدایا را به حضور تو آورده و رحمت بیاوریم؛
 ۱۶ با جانهای کوفته و روح فروتن به حضورت آمدم،
 این را به عنوان قربانیهای سوختنی کوچ و گاو از ما بپذیر،
 چنانچه گویا ما ده‌ها هزار بره فربه برای تو قربانی کردیم،
 لطفا ما را بپذیر،
 ۱۷ باشد که این نوعی قربانی از طرف ما به حضور تو باشد،
 و باشد که بطور کامل از تو پیروی کنیم،
 چنانچه آنهایی که از تو پیروی می‌کنند هرگز خجالت زده نخواهند شد؛
 ۱۸ اینک ما با تمامی قلب خود از تو پیروی می‌کنیم،
 به تو احترام می‌گذاریم و حضور تو را می‌طلبیم؛
 ۱۹ ما را شرمسار نکن،
 بلکه با ما بر اساس مهربانی و رحمت عظیم خود عمل کن؛
 ۲۰ همانطور که قبلا کارهای ناممکن و عجیب انجام دادی،
 اینک ما را نجات بده!
 و ای خداوند نام خود را برافراز!

۲۱ بگذار آنانی که با بندگان تو بد رفتاری می‌کنند، تحقیر شوند،
 آنها را شرمسار کرده و اقتدار آنها را نابود بساز؛
 چنانچه قدرت آنها درهم شکسته شود.
 ۲۲ بگذار بدانند که تنها تو خداوند هستی،
 و تو را بیش از هر کس دیگری در جهان مورد احترام قرار دهند.

آتش سوزان

۲۳ اکنون دستیاران پادشاه، که آنها را به کوره پرتاب کرده بودند، به طور
 مداوم با نفت، قیر، الیاف و چوب خشک، آتش را بیشتر مشتعل می‌کردند. ۲۴
 شعله‌های آتش تا ارتفاع بیش از بیست و پنج متر زبانه می‌کشید، ۲۵ گرمای
 سوزنده آن حتی بابلیهایی را که در نزدیکی آن ایستاده بودند می‌سوزاند. ۲۶
 اما فرشته خداوند به پایین آمده و در بین عزریا و دوستانش قرار گرفت و
 شعله‌های آتشین را از کوره بیرون کشید. ۲۷ او وسط کوره را به شکلی
 تغییر داد که چنانچه نسیم خنکی در آن شروع به وزیدن کرد. آتش در کل
 هیچ آسیبی به آنها نرساند؛ حتی آنها را اذیت یا ناراحت هم نکرد.

سرود سه مرد جوان

۲۸ سپس هر سه نفر یک صدا شروع به خواندن سرود کردند، آنها درست
 در وسط کوره آتش، خداوند را متبارک خوانده و ستایش کردند:
 ۲۹ نام تو متبارک باشد ای خداوند خدای نیاکان ما؛
 تو لایق ستایش، و تا ابد، برتر از همه هستی؛
 متبارک است عظمت و نام مقدس تو،
 تو لایق ستایش، و تا ابد، برتر از همه هستی؛
 ۳۰ تو را در جلال معبد مقدست متبارک باد،
 ای لایق سرود و تمجید، ای برتر از همه تا ابد؛
 ۳۱ بر موجودات بالدار جلوس کرده،
 و نظاره گر عمیق‌ترین نقاط است،
 تو لایق ستایش، و تا ابد، برتر از همه هستی؛
 ۳۲ خداوند را بر تخت سلطنتش متبارک باد،
 تو لایق ستایش، و تا ابد، برتر از همه هستی؛
 ۳۳ خداوند را در آسمان اعلی متبارک باد،

لایق سرود و تمجید، تا ابدالآباد؛

۳۴ تمامی اعمال خداوند را متبارک باد،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۳۵ آسمانها خداوند را متبارک بخوانند،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۳۶ فرشتگان خداوند را خدمت کنند،

متبارک است خداوند خدای ما،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۳۷ تمامی آبهای بالای آسمان، خداوند را متبارک بخوانند،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۳۸ ای تمامی قدرتهای آسمانی، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۳۹ خورشید و ماه، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۰ ستارگان آسمان، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۱ باران و کولاک، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۲ ای تمامی بادهای، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۳ آتشیهای سوزان، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۴ سرما و گرما، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۵ قطرات شبنم و ریزش برف، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۶ شب و روز، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۷ روشنائی و تاریکی، خداوند را متبارک بخوانید،

سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۴۸ یخها و زمستان، خداوند را متبارک بخوانید،

- سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۴۹ برف و بوران، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۰ رعد و برق و ابرها، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۱ بگذارید زمین خداوند را متبارک بخواند،
 بگذارید سرود خوانده و خداوند را در ورای همه تمجید کند، تا ابدالآباد؛
 ۵۲ کوه‌ها و تپه‌ها، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۳ تمامی جانداران زمین، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۴ اقیانوسها و رودخانه‌ها، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۵ آبهای جاری، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۶ هیولاهای دریا و تمامی جانداران آبی، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۷ تمامی پرندگان آسمان، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۸ حیوانات اهلی و وحشی، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۵۹ ای تمامی انسانها، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۶۰ اسرائیل، خداوند را متبارک بخواند،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۶۱ تمامی کاهنان، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۶۲ ای آنانی که خداوند را خدمت می‌کنید، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۶۳ روح و جان تمامی نیکوکاران، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛

۶۴ ای مردمانی که افتاده دل و مقدس هستید، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 ۶۵ حَنُّیَا و میثائیل و عَزْرِیَا، خداوند را متبارک بخوانید،
 سرود بخوانید و خداوند را در ورای همه تمجید کنید، تا ابدالآباد؛
 زیرا ما را از اعماق گور^۳ نجات،
 و از مرگ رهایی داده است؛
 خداوند ما را از وسط کوره سوزان بیرون کشیده،
 و از وسط آتش بیرون آورده است.
 ۶۶ به همه بگویید که خداوند نیکوست،
 زیرا رحمت او تا ابدالآباد است.
 ۶۷ ای تمام آنهایی که خداوند را ستایش می‌کنید،
 خدای خدایان را متبارک بخوانید،
 سرود خوانده و به همه بگویید،
 که رحمت خداوند تا ابدالآباد است!

معرفی

این روایت که به عنوان یکی از اولین کتابهای جرم شناسی نیز شناخته می‌شود، به کتاب دانیال اضافه شده است. این داستان در ترجمه‌های سنتی و جدید در دو فصل متفاوت قرار می‌گیرد. در نسخه یونانی سبعینیه و لاتین ولگات این داستان در فصل ۱۳ کتاب دانیال به چشم می‌خورد. اما این فصل در نسخه‌ها و ترجمه‌های جدید در اول کتاب دانیال قرار داده شده است. زیرا دانیال در آیه ۴۵ این کتاب، مرد جوان نامیده شده است. از اینرو احتمالاً در اوایل حضور دانیال در دربار پارس که در حدود قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد است مورد ارزیابی قرار گرفته و لذا به اولین فصل کتاب دانیال انتقال یافته است. داستان سوسنه احتمالاً در حدود ۱۰۰ سال پیش از میلاد به کتاب دانیال اضافه شده است.

داستان در اصل در ارتباط با دانیال قرار نمی‌گیرد، و نام دانیال به عنوان نجات دهنده، در این داستان از ویژگی ثانویه برخوردار است ولی صرفاً به واسطه نام دانیال در این کتاب گنجانده شده است، درست مثل دعای عزریا و دعای سه یهود که در ارتباط مستقیم با دانیال قرار نمی‌گیرد.

خلاصه داستان

سوسنه در بابل و در کمال آرامش به زندگی خود ادامه می‌دهد؛ جایی که دشمنان او پادشاهان شریر بت پرست نیستند، بلکه قضات فاسد یهودی هستند، که در آیات ۱-۶ مورد تاکید قرار گرفته است. سوسنه نیز مثل استر یونانی، یهودیت، و سارا در داستان طوبیت، زیبا و پاکدامن است و درست مثل این کتابها، دعا و تقوا نقش اصلی را در آن بازی می‌کند. در واقع به غیر از این دو قاضی فاسد، تمامی شخصیتها حتی از جمله راوی داستان، نگاه خودشان را به خدا معطوف می‌کنند.

سوسنه یک زن یهودی و زیبایی است که همسر فردی ثروتمند می‌شود. دو قاضی یهود برای همبستر شدن با او سعی به اغوای او می‌کنند اما بر اثر مقاومت سوسنه، به او اتهام زنا زده و دستور مرگش را صادر می‌کنند. سوسنه از خدا تقاضای کمک می‌کند و خدا نیز دانیال را برای کمک به او می‌فرستد. دانیال دوباره دادگاه را برقرار و ریاست آنرا به عهده می‌گیرد و پس از بازجویی مشخص می‌شود که دو قاضی شهادت دروغ بر علیه سوسنه

داده‌اند و دانیال نیز هر دو قاضی را به مرگ محکوم می‌کند.

زیبایی سوسنه

۱ مردی در بابل زندگی می‌کرد که نام او یوآخیم بود. ۲ او با دختر حلقیا به نام سوسنه ازدواج کرد، او زن بسیار زیبایی بود و به خدا احترام می‌گذاشت. ۳ والدین او از مردمان خوبی بودند و به دخترشان شریعت موسی را تعلیم داده بودند.

۴ یوآخیم مرد بسیار ثروتمندی بود، و یک باغ خصوصی بزرگ در کنار خانه‌اش داشت. یهودیان به پیش او می‌آمدند زیرا در میان آنها بسیار قابل احترام بود. ۵ در آن سال دو نفر از میان مردم و از بزرگان قوم به عنوان قاضی منصوب شدند. بخاطر آنها بود که خداوند اینچنین گفت: شرارت و عدم اجرای قانون در بابل از قضاتی سرچشمه می‌گیرد که قرار بوده مردم را هدایت کنند. ۶ این مردان اغلب در خانه یوآخیم بودند و تمام کسانی که پرونده داشتند و قرار بود محاکمه شوند به پیش آنها می‌آمدند.

۷ وقتی که ظهر می‌شد و زمان استراحت بود، مردم به دنبال کارشان می‌رفتند، و سوسنه در باغ خصوصی شوهرش قدم می‌زد. ۸ این دو نفر قاضی هر روز او را می‌دیدند که به باغ می‌آید و قدم می‌زند؛ از اینرو با دید شهوت آلود به او نگاه می‌کردند. ۹ آنها به طور واضح وجدان خود را زیر پا گذاشته بودند، نه به دنبال بهشت بودند و نه اجرای عدالت برایشان مهم بود. ۱۰ هر دو نفر آنها در مورد هیچ چیزی به غیر از او فکر نمی‌کردند، اما درباره تمایلات خود نیز به یکدیگر چیزی نمی‌گفتند. ۱۱ زیرا آنها خجالت می‌کشیدند که به یکدیگر بگویند چقدر مشتاق او هستند و چقدر دوست دارند با او هم‌خوابه شوند. ۱۲ اما آنها هر روزه و با اشتیاق در حال نگاه کردن به او بودند.

۱۳ یک روز آنها به یکدیگر گفتند، وقت ناهار است، به خانه برویم. سپس از هم جدا شده و آنجا را ترک کردند؛ ۱۴ اما هر دو نفر دوباره برگشتند و یکدیگر را در همان مکان دیدند. آنوقت از یکدیگر برای بازگشت دوباره به آنجا سوال کردند؛ از اینرو واقعیت امر را به هم اعتراف کردند. سپس با یکدیگر برای زمانی برنامه ریزی کردند که او را تنها ببینند.

نقشه اغوای سوسنه

۱۵ آنها برای پیدا کردن لحظه مناسب، بسیار با دقت نگاه می‌کردند،

سوسنه آنروز نیز درست همانند روز قبل و روز قبل از آن، تنها به همراه دو کنیز خدمتکارش آمد. اما چون هوا گرم بود سوسنه تصمیم گرفت که در خلوت باغ حمام بگیرد. ۱۶ هیچ کسی آنجا نبود به غیر از این دو نفر قاضی که خود را پنهان کرده و او را تماشا می‌کردند. ۱۷ سوسنه به کنیزان خود گفت، لطفا برای من روغن زیتون و مایع شستشو بیاورید و دروازه‌ها را قفل کنید تا بتوانم حمام بگیرم. ۱۸ آنها همان کاری را کردند که سوسنه گفته بود. دروازه‌های باغ را قفل کردند و به درون خانه رفتند تا چیزهایی را که او خواسته بود برایش بیاورند. آنها آن دو قاضی را ندیدند زیرا آنها پنهان شده بودند.

۱۹ وقتی کنیزان سوسنه به داخل خانه رفتند، آن دو نفر از جای خود بلند شده و با سرعت به طرف سوسنه رفتند. ۲۰ آنها به او گفتند، نگاه کن دروازه باغ قفل است و هیچ کس نمی‌تواند ما را ببیند. ما مشتاق تو هستیم بنابراین هر آنچه را که ما دوست داریم انجام بده و کام دل ما را به ما بده. ۲۱ اگر این کار را نکنی، ما قسم می‌خوریم که تو با یک مرد جوان قرار داشتی و کنیزان خود را به همین دلیل از اینجا دور کردی.

۲۲ سوسنه با ناله گفت، من در دام افتادم! اگر این کار را بکنم، برای من حکم مرگ را دارد! اما اگر نکنم، من باز هم نمی‌توانم از توطئه شما فرار کنم. ۲۳ اما من ترجیح می‌دهم که این کار را نکنم و در دست شما بیفتم تا اینکه در نظر خداوند گناه کنم. ۲۴ از اینرو سوسنه شروع به فریاد زدن کرد و آن دو نفر نیز در همان زمان با صدای بلند دیگران را خبر کردند. ۲۵ و یکی از آن دو نفر به طرف دروازه باغ دوید تا آنرا باز کند.

۲۶ وقتی ساکنان خانه صدای فریاد را از باغ شنیدند، آنها با سرعت به طرف درهای جانبی رفتند تا ببینند چه اتفاقی برای سوسنه افتاده است. ۲۷ وقتی آن دو نفر داستان ساختگی خود را بازگو کردند، کنیزان سوسنه بسیار خجالت زده شدند، زیرا شبیه یک چنین چیزی تا کنون کسی در مورد سوسنه نگفته بود.

شهادت بر علیه سوسنه

۲۸ روز بعد وقتی که مردم به حضور شوهرش یوآحیم آمدند، آن دو نفر نیز

آمدند و با طرح نمودن نقشه غیر اخلاقی خود، خواستار آن شدند که سوسنه به مرگ سپرده شود. آنها در مقابل مردم گفتند، ۲۹ سوسنه دختر حلقیا را که زن یوآخیم است صدا کنید. آنها نیز او را به داخل صدا کردند. ۳۰ او به همراه والدین، فرزندان و تمامی بستگان خود آمده بود.

۳۱ سوسنه پوششی بسیار برازنده و ظاهری زیبا داشت. ۳۲ مجرمین اصلی دستور دادند که سوسنه حجاب خود را بردارد تا آنها بتوانند چشم به زیبایی او بدوزند. ۳۳ اما تمامی خانواده و تمام کسانی که او را دیدند گریه می‌کردند. ۳۴ سپس آن دو قاضی در مقابل مردم ایستادند و دست خود را روی سر سوسنه گذاشتند تا شهادت بدهند. ۳۵ اما سوسنه در حالی که گریه می‌کرد نگاه خود را به آسمان دوخت زیرا توکل او فقط به خدا بود.

۳۶ آنها گفتند: در حالیکه ما در اطراف باغ بزرگ مشغول قدم زدن بودیم، این زن با دو کنیزش به داخل باغ آمد، دروازه‌های باغ را قفل کرد و کنیزانش را از آنجا دور کرد. ۳۷ سپس یک مرد جوان که در آنجا پنهان شده بود بیرون آمده و با او هم‌خوابه شد. ۳۸ ما در گوشه باغ بودیم و وقتی این عمل غیر اخلاقی را دیدیم به طرف آنها دویدیم. ۳۹ ما دیدیم که آنها با یکدیگر همبستر شده‌اند اما نتوانستیم آن مرد را دستگیر کنیم چون از ما قوی‌تر بود؛ او دروازه باغ را باز و فرار کرد. ۴۰ بنابراین ما این زن را گرفتار کردیم و پرسیدیم که آنمرد جوان کیست، ۴۱ اما او چیزی به ما نگفت. و ما به آنچه شهادت دادیم، سوگند می‌خوریم.

جماعت حرف آنها را باور کردند زیرا آنها قاضی بودند و از بزرگان قوم به حساب می‌آمدند. بنابراین آنها سوسنه را به مرگ محکوم کردند.

۴۲ سوسنه فریاد زد، ای خداوند ابدی، تو از آنچه که پنهان است آگاه هستی؛ تو هر چیزی را قبل از اینکه اتفاق بیفتد می‌بینی. ۴۳ تو می‌دانی که آنها در صحن دادگاه در مورد من دروغ گفتند! نگاه کن، حالا من می‌روم تا به دست مرگ سپرده شوم؛ هرچند من هیچ کدام از کارهایی را که این دو نفر بخاطر کینه توزی خودشان مرا متهم به آن می‌کنند انجام ندادم!

نجات سوسنه بوسیله دانیال

۴۴ خداوند فریاد او را شنید. ۴۵ همانطور که او را می‌بردند تا اعدام کنند، خدا روح یک مرد جوان به نام دانیال را برانگیخت. ۴۶ او با صدای بلند فریاد زد، من از خون این زن بیگناه مبرا هستم!

۴۷ همه مردم بسوی او برگشتند و پرسیدند، این چه حرفیست که می‌گوی؟! ۴۸ او در بین آنها ایستاد و گفت، ای اسرائیلیها، آیا شما اینقدر نادان هستید که یک زن اسرائیلی را بدون بازجویی و بررسی کامل حقایق به مرگ محکوم می‌کنید؟ ۴۹ به صحن دادگاه برگردید؛ این دو نفر شهادت دروغ بر علیه این زن دادند.

۵۰ همه به سرعت برگشتند. سایر بزرگان قوم به دانیال گفتند، از آنجا که خداوند به تو چنین مقامی عطا کرده، پس بیا و پیش ما بنشین و به ما تعلیم بده.

۵۱ دانیال به آنها گفت، آنها را از هم جدا کنید، و من بصورت فردی از آنها بازجویی خواهم کرد. ۵۲ وقتی آنها از هم جدا شدند، او یکی از قاضی‌ها را فرا خواند و به او گفت، زندگی شریرانهای که داشتی و گناهای را که قبلاً انجام داده‌ای، الان گریبان تو را می‌گیرد. ۵۳ تو ناعادلانه قضاوت کردی، بی گناه را به مرگ محکوم کردی، و اجازه دادی که گناهکار از چنگ عدالت بگریزد، با وجود اینکه خداوند می‌گوید، شما نباید بی گناهان و مردم درستکار را به مرگ محکوم کنید. ۵۴ حالا اگر واقعا این زن را در حال ارتکاب به جرم دیدی اینرا به من بگو؛ زیر کدام درخت دیدی که آنها با هم همبستر شده‌اند؟ او جواب داد، زیر درخت کُنُذَر.^۲

۵۵ دانیال گفت، بسار خوب، تو دروغ گفتی! این به قیمت سر تو تمام خواهد شد؛ فرشته خداوند در حال حاضر دستور داده تا تو را از میان به دو نیم کنیم!

۵۶ سپس او را در گوشه‌ای نشانند و دستور داد تا قاضی دیگر را به داخل بیاورند. دانیال به او گفت، تو یک کنعانی هستی و از اهالی یهودا نیستی. زیبایی تو را فریب داد و اغوا کرد و هوی و هوس ذهن تو را از کار انداخت. ۵۷ تو با زنان اسرائیلی بدین شکل رفتار می‌کنی، و آنها با تو هم‌وابه می‌شوند چون از تو می‌ترسند. اما این زن از اهالی یهوداست و نتوانست با فساد اخلاقی شما کنار بیاید. ۵۸ پس حالا به من بگو، زیر کدام درخت هم‌وابه شده بودند که آنها را دستگیر کردی؟ او گفت، زیر درخت سرخدار.^۳ ۵۹ دانیال به او گفت، بسیار خوب، تو هم دروغ گفتی! و این به قیمت سر

۲ - درخت بتونه.

۳ - درخت بلوط همیشه سبز.

تو هم تمام شد. فرشته خداوند با شمشیرش منتظر شماست تا شما را از وسط به دو نیم کرده و هر دو نفر شما را هلاک کند.

۶۰ سپس تمام جماعت با صدای بلند فریاد کشیده و خدا را شکر کردند چنانچه تمام کسانی را که امیدشان به اوست، نجات می‌دهد. ۶۱ جماعت بر علیه آن دو قاضی برخاستند، زیرا دانیال از سخنان خود آنها نشان داده بود که شاهدان دروغین هستند. مردم با آنها به همان شیوه‌ای رفتار کردند که آنها با توطئه بر علیه همسایه خود رفتار کرده بودند. ۶۲ آنها با پیروی از شریعت موسی، آن دو نفر را به دست مرگ سپردند. در آن روز خون بیگناه ریخته نشد. ۶۳ حلقیا و زنش خداوند را شکر کردند که دخترشان سوسنه از این اتهام خجالت آور سر بلند بیرون آمده است. یواخیم شوهر سوسنه و تمامی بستگان او نیز خداوند را شکر کردند. ۶۴ دانیال از آن روز به بعد در نزد مردم از احترام خاصی برخوردار بود.

معرفی

هدف کلی داستان بر این اساس است که مردم از پرستش بت‌ها دست بکشند و قدرت خدا را تمجید کنند که خادمین وفادارش را در تمام خطرات حفظ می‌کند. بِل از خدایان و از چهره‌های اصلی بت پرستی در بابل بود که در مرکز پرستش مردم قرار داشت و تبعیدیان یهود در بابل از نقش بسیار مهمی در نشان دادن عدم توانایی بت‌ها و معرفی خدای یگانه برخوردار بودند. و دانیال نیز در مرکز این تقابل قرار داشت.

خلاصه داستان

حکایت بِل و اژدها از سه قسمت تشکیل شده که روایتی از کوروش، پادشاه جدید ایران و بر اساس احترامی است که برای دانیال قائل می‌شود. در قسمت اول با یک مجسمه خدا گونه بنام بِل روبرو می‌شویم. مردم هر روز برای مجسمه غذا می‌برند و غذاها هر شب ناپدید می‌شوند و ظاهراً اینگونه به نظر می‌آید که توسط این خدا خورده شده است. دانیال در انتها نشان می‌دهد که بِل قادر به خوردن و نوشیدن نیست زیرا چیزی به غیر از یک مجسمه نیست و در انتها با تخریب کردن آن، این داستان با پیروزی دانیال به پایان می‌رسد.

داستان دوم در مورد یک اژدهاست که توسط مردم پرستش می‌شود و دانیال خوراکی تهیه و به اژدها می‌دهد که سبب متلاشی شدن اژدها می‌شود و بار دیگر عدم توانایی چنین خدایانی را ثابت می‌کند.

در آخرین بخش، مردم بابل از کارهایی که توسط دانیال به انجام می‌رسد خشمگین شده و بر علیه او توطئه می‌کنند و پادشاه نیز برای مدت هفت روز او را در چاه شیران می‌اندازد. هر چند در قسمتی از این داستان حقوق نبی وارد صحنه می‌شود و با اینکه توضیح چگونه وارد شدن حقوق نبی در این داستان، بسیار دشوار است. اما در نهایت دانیال با کمک خداوند از چاه شیران بیرون آمده و آنانی که بر علیه او توطئه کرده بودند در چاه شیران افتاده و کشته می‌شوند.

راز پِل

۱ وقتی شاه آستینگ با اجداد خود در آرامی خوابید و او را به خاک سپردند؛ کورش، پادشاه پارس بر تخت سلطنت نشست. ۲ دانیال از همراهان پادشاه بود و بالاترین مقام را در بین تمامی مشاوران سیاسی^۱ کوروش داشت. ۳ در همان حال بابلی‌ها یک بت به نام پِل^۲ داشتند و هر روز آنها حدود ۳۵۰ کیلو آرد مرغوب و چهل گوسفند و حدود ۲۵۰ لیتر شراب را فراهم کرده و به بت پِل تقدیم می‌کردند. ۴ پادشاه به پِل احترام می‌گذاشت و آن را روزانه پرستش می‌کرد، اما دانیال همچنان خداوند خود را پرستش می‌کرد. از اینرو پادشاه به او گفت، چرا بت پِل را پرستش نمی‌کند؟ ۵ او گفت، من به جای خدای زنده که آسمان و زمین را آفرید و بر تمام موجودات زنده حکمروایی می‌کند، بت‌هایی را که توسط انسان‌ها ساخته شده است، احترام نمی‌گذارم. ۶ پادشاه به او گفت، آیا تو باور نمی‌کنی که پِل هم یک خدای زنده است؟ آیا نمی‌بینی که هر روز چقدر می‌خورد و چقدر می‌نوشد؟ ۷ دانیال خندید و گفت، پادشاه! آنرا جدی نگیرید! ظاهر این بت از برنج و داخل آن از گل رُس درست شده است، فریب نخورید، بت پِل هرگز نمی‌تواند چیزی بخورد و یا چیزی بنوشد.

۸ پادشاه خشمگین شد و کاهنان را فرا خواند. او به آنها گفت، اگر به من نگوئید که چه کسی این تدارکات را می‌خورد، کشته خواهید شد! اما اگر ثابت کنید که پِل آنها را می‌خورد، دانیال برای بی احترامی به پِل کشته خواهد شد.

۹ دانیال به پادشاه گفت، کاملاً عادلانه است.

بُت پِل دارای هفتاد کاهن به انضمام زن و فرزندانشان بود. ۱۰ پادشاه با دانیال به معبد پِل رفتند. ۱۱ کاهنان پِل گفتند، ما هم اکنون به بیرون معبد می‌رویم؛ پادشاه! شما خودتان غذا و شراب را آماده کنید و آنرا داخل معبد گذاشته و در معبد را نیز با مَهر و موم خودتان ببندید. اگر صبح روز بعد مشاهده نکردید که پِل همه آنها را خورده است، آنوقت دستور مرگ ما را صادر کنید. در غیر این صورت دانیال را به قتل برسانید زیرا در مورد ما

۱ - برخی نسخه‌ها می‌گویند: در بین تمامی دوستان او.

۲ - پِل می‌تواند همان بُت بعل باشد.

دروغ گفته است. ۱۲ کاهنان اصلاً نگران نبودند، زیرا آنها یک در ورودی مخفی در زیر میز ساخته بودند که بطور مرتب از آن برای خوردن و نوشیدن تدارکات پل استفاده می‌کردند. ۱۳ وقتی کاهنان بیرون رفتند پادشاه غذای پل را آماده کرد. ۱۴ اما دانیال به خادمانش دستور داد تا خاکستر آورده و در داخل کل معبد بپاشند و فقط پادشاه ناظر آن بود. سپس همه از معبد بیرون رفته و در را قفل و با مهر پادشاه مهر و موم کردند.

۱۵ کاهنان طبق معمول همیشه، آن شب نیز با زنان و فرزندانشان آمده و همه چیز را خوردند و نوشیدند. ۱۶ روز بعد، دانیال و پادشاه صبح زود از خواب برخاستند. ۱۷ پادشاه گفت، دانیال مهر و موم شکسته نشده است؟ او جواب داد، پادشاه قفل شکسته است.

۱۸ به محض اینکه در باز شد، پادشاه به میز نگاه کرد و فریاد زد، پل واقعا تو با عظمت هستی و هیچ چیز نادرستی در مورد تو وجود ندارد! ۱۹ اما دانیال خندید و پادشاه را از پشت گرفت و مانع رفتن او به داخل شد. دانیال گفت، به زمین داخل معبد نگاه کنید. این رد پاها مربوط به چه کسانی است؟

۲۰ پادشاه گفت، من رد پاهایی مربوط به مردان و زنان و کودکان می‌بینم! ۲۱ سپس پادشاه خشمگین شد و کاهنان و زنان و فرزندان ایشان را دستگیر کرد. آنها درب مخفی را به پادشاه نشان دادند. دری که از طریق آن بطور مرتب وارد معبد می‌شدند و تمام چیزهایی را که روی میز بود می‌خوردند. ۲۲ پادشاه دستور مرگ آنها را صادر کرد و پل را کاملاً به دانیال تحویل داد و دانیال نیز آنها را بین برده و معبدش را نیز تخریب کرد.

مرگ اژدها

۲۳ یک اژدهای^۳ بزرگ وجود داشت که بابلیها آنها پرستش می‌کردند. ۲۴ پادشاه به دانیال گفت، تو دیگر نمی‌توانی بگویی که این یک خدای زنده نیست، پس او را باید پرستش کنی!

۲۵ دانیال گفت، من بطور مداوم خداوند خدای خود را پرستش می‌کنم زیرا تنها او خدای زنده است. اما ای پادشاه، فقط به من اجازه دهید و من اژدها را بدون استفاده از شمشیر یا چوب دستی خواهم کشت.

۲۶ پادشاه گفت، به تو این اجازه را می‌دهم.

۲۷ سپس دانیال مقداری قیر، چربی و مو را با هم مخلوط کرده و از آنها غذایی پخته و به اژدها داد تا بخورد. اژدها آنرا در دهانش گذاشته و فرو داد، و بدون درنگ از درون متلاشی شده و شکمش از هم باز شد. دانیال گفت، نگاه کنید و ببینید چه چیزی را پرستش می‌کردید!

دانیال در چاه شیران

۲۸ وقتی بابلی‌ها شنیدند که چه اتفاقی افتاده است، بسیار خشمگین شدند. آنها با هم متحد شده و بر علیه پادشاه شورش کردند، آنها گفتند، پادشاه یهود شده است! او بل را تخریب و اژدها را کشته و کاهنان را به قتل رسانده است.

۲۹ آنها وقتی به حضور پادشاه رسیدند، به او گفتند، دانیال را دست بسته به ما تحویل بدهید، اگر چنین نکنید، ما هم شما و هم خانواده شما را خواهیم کُشت!

۳۰ پادشاه متوجه شد که او چاره دیگری ندارد و مجبور شد دانیال را به آنها تحویل دهد. ۳۱ آنها دانیال را به درون چاه شیران انداختند. او به مدت شش روز در آنجا بود. ۳۲ هفت شیر نیز در چاه بودند و بطور معمول هر روز دو جنازه و دو گوسفند می‌خورند، اما در این مدت به آنها هیچ غذایی داده نشد تا دانیال را پاره کرده و بخورند.

۳۳ در همان هنگام، حبقوق نبی در یهودا بود. او خورشتی پخته و با نانهای تکه شده در یک کاسه ریخت و آنرا به طرف مزرعه برد تا به دروگران بدهد. ۳۴ اما فرشته خدا به حبقوق گفت، این ناهار را برای دانیال که در چاه شیران است به بابل ببر.

۳۵ حبقوق گفت، خداوند، من هرگز بابل را ندیده‌ام و هیچ آشنایی با این چاه ندارم. ۳۶ پس فرشته خداوند از موهای حبقوق گرفته و او را از روی زمین بلند کرد و مثل برق و باد به بابل و درست در بالای چاه شیران برد. ۳۷ حبقوق با فریاد، دانیال را صدا کرد! این غذا را که خداوند برای تو فرستاده است بگیر!

۳۸ دانیال گفت، ای خداوند، تو مرا بیاد آوردی! تو هرگز آنانی که تو را دوست دارند رها نمی‌کنی. ۳۹ دانیال بلند شد و غذا را خورد و در همان هنگام فرشته خداوند نیز حبقوق را به مکان خودش باز گرداند.

۴۰ پادشاه در هفتمین روز به درون چاه آمد تا برای دانیال عزاداری کند. او

به درون چاه نگاه کرد و دید دانیال در آنجا نشسته است! ۴۱ سپس پادشاه با صدای بلند فریاد زد، ای خداوند خدای دانیال، تو واقعا بزرگ هستی! هیچ کس دیگری مثل تو نیست! ۴۲ او دانیال را از آنجا بیرون آورد، اما کسانی را که برای نابود کردن دانیال برنامه ریزی کرده بودند در چاه شیران انداخت و آنها بلافاصله و درست در جلوی چشم او توسط شیرها خورده شدند.